

متن پرسش

سلام. بنده در سؤال شماره‌ی ۵۷۸۴ سوالی در رابطه با سیره‌ی ائمه و خوف و رجا پرسیدم. اما احساس کردم به شما جسارت شده است. بنده بسیار از بیانات شما استفاده می‌کنم و مطلقاً قصد بی ادبی نداشتم فقط یک سوال برای دانستن بود و در سوال هم می‌شود هر فردی را نقد کرد و این به معنای بی ادبی نیست. من متوجه نشدم بالاخره حرف‌هایی که زدم اشتباه است؟ این که من به چیزی رسیده ام و دیگری هم به چیزی و هرکه راه خود را برود که نمی‌شود. نگاه من به ائمه اشتباه است؟ یا عمق سخنان شما را درک نکرده‌ام که فرموده‌اید تاکید می‌کنم عرایضتان را دنبال کنم؟ (ناامید شدم با این حرف!) درست است شما جملاتی آورده اید که ظاهراً خلاف صحبت‌های بنده است اما من به طور کلی از سیره‌ی معصومین صحبت کردم. اگر قرار باشد ادعیه و مناجات را بررسی کنیم می‌بینیم از آن حرف‌های عارفانه در آنها بسیار کم است و غالب آن حرف‌های عابدانه و زاهدانه است. استاد! بنده همه‌ی حرفم این است چرا سیره‌ی معصومین به زهاد و عباد شبیه است تا عرفا، حال این سیره می‌خواهد مناجات و عبادت باشد، یا زندگی روزمره، یا نحوه‌ی برخورد با انسان‌ها و جهان و طبیعت. گاهی که اینجا سوال می‌پرسم احساس می‌کنم خیلی سوالات احمقانه و کودکانه ای مطرح می‌کنم که اینگونه پاسخ می‌دهید. همین یک سوال مایه‌ی تفکر من برای خیلی چیزهای دیگر خواهد شد و جهت من را تغییر می‌دهد. ببینید صحبت‌های شما همان صحبت‌های قائلین به انسان محوری است فقط بسیار ظریف و نامحسوس چون برای پیشرفت این انسان (در همه ابعاد) از خدا و خدایی شدن سخن می‌گویید این اشتباه به وجود می‌آید که سخن شما خدا خواهی است در حالی که باطن آن انسان محوری و نیل به گزاره‌ی "همه چیز برای انسان است"، فقط این انسان محوری در سطح خیلی بالاست اما آخرش بیشتر "من" شدن است. خیلی جالب است فنای فی الله برای نیل به انانیت مطلق و نهایی. در حالی که در سیره معصومین این نیست. استاد بنده قصد جسارت ندارم، شاید من متوهم هستم. اما این چیزی است که می‌بینم و بسیار ظریف است و در نگاه اول نفی خواهد شد. اگر عاشقی و اخلاص واقعی کار ما نیست و شما با توجه به آن اینگونه سخن می‌گویید، خب بگویید تا ما خود را بیهوده غرق در خیالات نکنیم. دیگر خسته شدم از این همه سوالات مزخرف و بی جواب. چرا این خدا نمی‌آید پایین تکلیفش را با ما روشن کند؟ من نمی‌توانم هم خودم را بپرستم هم او را. هر جا می‌رویم ردپای خداست و ما را ول نمی‌کند. من یا باید فقط با او باشم یا فقط با خودم. حال همیشه با او بودن را ندارم چون هنوز خودم برای خودم لذیذ ترم وقتی هم درون خودم می‌روم می‌بینیم هیچی آن تو نیست. همه زندگیم شده است برزخ، شده است میان آسمان و زمین

چرخیدن. پس این راه حق مطلق کجاست که برویم و دیگر به چیزی نگاه نکنیم و آسوده باشیم؟ حیف که نمیشود خدا را نفرین کرد و الا با این خلقتش و این بلاهایی که سر ما می آورد حسابی نفرینش می کردم. این هم تفالی که الان به حافظ زدم: اگر دشنام فرمایی وگر نفرین دعا گویم/جواب تلخ می زبید لب لعل شکرخا را/نصیحت گوش کن جانا که از جان دوست تر دارند/جوانان سعادت مند پند پیر دانا را/حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو/که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معما را.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: عرض کردم گاهی اسم جلال بر قلب سالک تجلی می کند و با نظر به عظمت الهی شخصیت او در بندگی خداوند «خوفی» می شود که در اصطلاح عرفانی به این افراد «مناجاتی» می گویند و گاهی اسم جمال تجلی می کند و به این انسان ها «خراباتی» می گویند چون بیشتر با روحیهی رجاء، نظر به لطف خدا دارند ولی بهترین حال تعادل بین خوف و رجاء هست که در ائمه ی معصومین «علیهم السلام» می بینیم و بنده آن چند روایت را آوردم تا عرض کرده باشم نمی توان گفت سیره ی ائمه «علیهم السلام» تنها شخصیت خوفی بوده ولی نمی دانم از کجا برداشت کردید بنده ناراحت شده ام. عرض بنده آن است که اگر اسم جلال بر قلب شما تجلی کرده و بیشتر متأثر از خوف الهی هستید همین راه را ادامه دهید لازم نیست به متونی مشغول شوید که جنبه ی امید و رجاء به خدا را مدّ نظر دارند. اما نکته ی مهمی که نباید در سخنانتان از آن غفلت فرمایید معنای انسان محوری است. در انسان محوری یا اومانیزم آنچه مدّ نظر انسان قرار می گیرد خود اوست تا به امیالی که خودش برای خودش تعریف کرده است برسد ولی این که خدا عالم را برای انسان خلق کرده تا انسان به کمالاتی که استعدادش را دارد برسد، این انسان محوری به معنای مذموم آن نیست زیرا خداوند در آیه ی ۲۹ سوره ی بقره می فرماید: «خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً» خداوند آنچه در زمین هست را برای شما خلق کرده. آن وقت شما می فرمایید؛ گزاره ی «همه چیز برای انسان است» انسان محوری است و تا آن جا جلو رفته اید که فنای فی الله را که مسیر نفی انانیت است برای قرب الهی، نیل به انانیت مطلق و نهایی انگاشته اید و عجیب است که این را در سیره ی معصومین نفی می کنید، معصومینی که همگی مناجات شعبانیه را می خواندند و از حضرت حق تقاضا می کردند: «إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْأَنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَمْرًا أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَيَّ مَعْدِنِ الْعِظَمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحَنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ» پروردگارا نهایت جدایی از غیر خودت را به من ببخش و چشم های دلم را با نظر به خودت، روشن فرما تا آن حدّ که چشم های دل بتواند حجاب های نور را بشکافد، پس متصل گردم به معدن عظمت و در نتیجه روح های ما آویزان به عزّ قدس تو گردد. گفتید چرا خدا نمی آید پایین تکلیفش را با ما روشن کند؛ خدا با نور شریعت و سیره ی اولیاء معصوم به خوبی تکلیف ما را روشن کرده است مگر آن که ما به دنبال تکلیفی باشیم که خدا به ما تکلیف نکرده و آن تصویری است که شما نسبت به عبادات دارید گویا به گمان جناب تعالی خدا که می فرماید من برای متقین بهشت آماده کرده ام، خواسته انسان محوری ما را تقویت کند! آیا این انسان محوری مورد نظر شماست؟ موفق

